

نامه تمدن

(مدیر و نگارنده : ع . تمدن)

شماره ۱۱۰ و ۱۱۱ آذر و دیماه ۱۳۱۰ سال اول

تهذیب اخلاق

بقلم آقای دکتر ولی الله خان نصر رئیس کل معارف ایران



چون جوان دوره تحصیلات خود را تمام کرد و بسنی رسید که دیگر خود را از مرد کمتر نمیداند باید تحصیلات اخلاقی خود را کامل نداند چه اخلاق باسانی و زودی حاصل نشود و ریاضات شاقه و زحمات مالا طاقه لازم است تا وصول آن دست دهد و هر قدر ریاضت سخت تر و بیشتر باشد اخلاق بهتر و ساده تر میشود در مدرسه معلمین پندها و اندرزها نند که نتیجه تجارب اسلاف است تعلیم میکنند لیکن در خارج عقل و محیط اعم از آنکه اداره یا کارخانه باشد این کار را انجام می دهند . معلمین اول مسئول و مکلفند و ممکن است کلفت تکلیف یا سختی روز کار در سبک و سیرت آنها اثر کند و تعلیم را از جاده طبیعی منحرف سازد علاوه بر آن دوره این گونه تعلیمات محدود است و بیکی دو سال ختم میشود . معلمین دوم که تعلیمات آنها طبیعی تر و مؤثر تر است هرگز اظهار کسالت نکنند و نافرمانی متعلم را عذر نیاورند بی منت دهند و بی ضنت بگویند خوب را ستایند و بد را نمایند بی تعطیل و تعویق افاده کنند و آئی از انسان دور نشوند این معلمین بسیار جدی

و سخت گیرند و هرگز عدم اطاعت را بی پاداش نگذارند اگر کسی از فرمان سرپیچد گوشمالی سخت یابد بقسمی که مادام العمر آنرا بخاطر آورد. کیست که مخاطرات بی عقلی را نداند و مضار بی اعتنائی باقتضاء وقت را نشناسد.

اگر درست دقت کنیم می بینیم معلمین اول زمینه کار معلمین دوم را تهیه کرده در حقیقت صغرای قضیه را ترتیب داده اند و این خود کاریست بزرگ و با قدر و قیمت زیرا که چون نتایج تجارب اسلاف و اخلاف در یک جا جمع شود کمال حقیقی روی دهد و این منتهی آمل یک شخص اخلاقی است. اگر معایب در هنگام طفولیت کوچک و مختصرند لیکن باز جزء نواقص بشمار میروند و اگر بزودی بر طرف نشوند بمعیت سن زیاد گشته غیر قابل اصلاح خواهند بود. دروغ طفل عیبی است کوچک و قابل بخشش و هر چند جزو عیوب محسوب میشود معذالک باندازه دروغ مرد نیست چه دروغ مرد عیبی است بزرگ و غیر مغتفر است. باید تعلیم و تربیت همیشه در کار باشند و به محض بروز کمتر عیبی در صدد اصلاح آن برآیند چه نهال تازه زودتر از زمین کنبه شود تا درخت کهنه و شاخه نازک کج بواسطه ارتجاع عیبی که در اواد با هواست راست گردد و اگر من بعد آنرا توجه کنند دیگر منحرف نخواهد شد. شاخه کلفت کج حکم کننده را پیدا کرده باهیچ فشاری راست نشود و اگر زیاد فشار بآن وارد آورند بشکند و دیگر بکار نیاید.

در عمر هر کس مخصوصا جوانان ساعتی است که در آن خیال اصلاح خویش پیش میاید و انسان متوجه عالم اخلاق شده مایل برفع نواقص میشود بلکه سئیات به حسنات مبدل گردد بنا بر این باید معایب و فضایل

خود را بنظر آورده خاطر نشان کرد و باینبات قدم و استقامت زای از یکی کاسته بدیگری افزود .

پیرایش روح از آرایش جسم واجب تر و مهم تر است بسا اشخاص که معمول بنظر آیند و محل توجه واقع نشوند کسی بانها وقع نگذارد بلکه آنها را در صف نعال نشاند و حال انکه قلوب آنها پر از معرفت و حقیقت است و اخلاق آنها مهذب و بی منقصد . باچشم عقل باید در آنها دید تا حقیقت حال آنها را شناخت یعنی باید صورت را گذاشت و سیرت را برداشت .

اشخاص دیگر که بدبختانه عده آنها زیاد است ظاهری فریبنده و بغیر از خود سازی چیزی ندانند ظاهر را آراسته اند تا عنوان باطن باشد بلکه بدین وسیله دل ساده را بر بایند غالب مردم بانها مایلند و روی قلوب بسمت آنها است بدین جهت « هر جا که روند قدر بینند و بر صدر نشینند » البته هر گز نباید فریفته آنها شد و ظاهر آنها را انبایستی بجیزی خرید که هر چه دارند از غیر یعنی متعلق بدکان و دستکاره عالم انقلب آنها مانند سر ابله تپی و اخلاق

انها پست و ناستوده میباشد *مرآة جامع علوم انسانی*

بهترین وسیله که انسان بواسطه ان باصلاح غیر نائل شود عبارتست از اصلاح خود اگر این اصلاح دست داد آن اصلاح حاصل است و عکس این قضیه باطل . از انجا که انسان بنفس خود ابصر است بخوبی میتواند صفات سئیه خود را شناخته شروع باصلاح آنها نماید چنانکه فراتکن مشهور صور تی مانند محاسین از فضائل و معایب خود ترتیب داده هر روز سعی میکرد از معایب کاسته بر فضائل بیفزاید و با کمال دقت این حساب نفع و ضرر را نگاه میداشت وقتی قلباً شاد بوده اظهار مسرت مینمود

که نفع رو بترقی بود

یکی از بزرگات اخلاق که در تهذیب نفس بسیار می کوشید غالباً از رفقا و همگنان خود می پرسید امروز مرا چگونه می بینید آیا در ضمن معاشرت فلان صفت بد باز از من سر میزنند یا نه، اگر مرا از آن خبر دهید منتهی بر من گذاشته اید بلی دوست آنست که اصلاح و فلاح رهنمون شود نه آنکه به خطر و هلاک دعوت نماید بد بختانه در این اوقات که فساد اخلاق رو بتزاید است دشمنان دوست نما انسان را احاطه کرده باین سو و آنسو برند واضح است که در بدایت امر بی گناهان سخن رانند و تمشی در کوچه و تماشای مرد وزن را عذرها تراشند مثلاً گویند حرکت برای تمدد اعصاب لازم است و تفریح برای تحصیل واجب و متحتم آب و هوا فلان اثر دارد سبزه و بوستان فلان طراوت آورد باید اهل حال بود و از خوشگذرانی کوتاهی ننمود دنیا دوروز است «وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی» بدین طریق رفته رفته قلوب ساده را بفریبند و صفات زشت و رذیلتها را جانشین نیکو کنند.

پس از آنکه این صفات در نهاد متمدن شد دیگر نصیحت اثر ندارد و انسان غیر حساس و مرده بنظر میآید چنین اشخاص بهیچ چیز وقع نگذارند و بغیر از هوا و هوس چیزی نشناسند ازیند و اندرز فوراً برآشفته گشته چیزهائیکه دال است بر فساد اخلاق و تن پروری بزبان رانند.

مرغاض باید بزور مجاهدت خود را بصفت حسنه معتاد نماید و چون اعتیاد دست داد و دل بستگی حاصل شده بلکه پیدا شود.

قصور نشود ریاضت ممتنع و محال است قدمهای اولی که انسان برداشت و براه افتاد متدرجاً بمقصود میرسد اشکال در اقدام است یعنی مهیا بودن برای تبدیل

نقص بکمال و چون نعمت کمال نصیب شد اشکالات سابق هیچ مینماید •
 رسیدن بحقیقت مانند رسیدن بقله کوه است اگرچه صعود دارد صعوبت لکن
 چون بقله رسیدند آسمان صاف بالای سر و زمین سبز و خرم زیر نظر است
 پس زحمت را باید حقیر شمرد و عدم تحمل را نتیجه نقصان دانست •
 غصه و شکایت از اینجا حاصل میشود که حوادث و اتفاقات و کلیه کارهای این عالم
 را بنظر فردی ملاحظه کرده فقط برای خود تصور میکنیم اگر مطابق و موافق
 طبع بود آنرا ملائم و خوب دانسته شادمی شویم و چنانچه مخالف بود آنرا ناملائم
 و بد خوانده محزون میگردیم و در حقیقت خوبی و بدی را از روی احساسات و هوسهای
 شخصی معین میکنیم اگر نظر جمعی داشته باشیم شکایت مرتفع و سکینت حاصل
 میشود چه خواهیم دانست این عالم برای یک نفر خاق نشده تا قوانین آن همیشه
 بدلخواه او باشد و کارها بمیل او صورت پذیرد بلکه برای تمام مخلوق است
 چیزیکه در هیئت جامعه ارتباط دارد و همیشه باید با حاصل جمع اعضاء آن مطابقت
 نماید هرگز بدلخواه یک نفر نباشد و موافقت کامل با میل او پیدا نکند •
 از طرف دیگر خوبی و بدی وجود حقیقی ندارد بلکه نسبتاً تولید میشود یعنی
 استعمالات و احساسات بشر چنانکه ذکر شد آنها را ایجاد میکند افیون
 را در موقعی بد خوانند و در موقعی خوب شناسند و حال آنکه فی حد ذاته نه بد است
 و نه خوب •

اگر قنیه صحیح باشد مقصود از تهذیب اخلاق ایجاد و تکثیر خوبیهای نسبتی
 است که در هیئت جامعه بروز و ظهور میکند •
 احساسات و آرزوهای خوب را باید در خود زیاد کرد و آنها را باید مکارم اخلاق
 دانست چگونه هر دیره از تخم بعمل میآید اخلاق نیز از این احساسات تولید

میگردد اثمار از گل بوجود میآید و اخلاق از دل تزییع هردو لازم است تا تنمیه حاصل شود و انسان بمقامات عالیه نائل گردد .
 انسان دائماً گرفتار جنگ وجدالی است که میان فضایل و قبایح برپا است اگر فضایل غالب شود سعادت و اقبال دست دهند و اگر قبایح فاتح گردد شقاوت و ادبار رو آورند اراده قوی و عزم جزم باید پادرمیان نهند تا فضائل غلبه کند و اگر غیر از این باشد ضعف و کسالت پدیدار شوند و قبایح قوی گشته فضائل را شکست دهد پس معلوم میشود ترقی فضائل منوط براراده و کار و تزلزل آن منوط بکسالت و خمود می باشد از این جا است که گفته اند :
 « نذات و قن پروری یگانه مایه بدبختی و اراده و عمل تنها اسباب خوش بختی است . »

نتیجه تهذیب اخلاق آنست که بدی مغلوب و منکوب خوبی میگردد و اگر بعد بواسطه حادثه بر آن غالب شود چندان صدمه و ضرر وارد نیآورد و اگر شرح حال و زندگانی اشخاص خوب را بدقت بخوانیم می بینیم تقریباً بدی از آنها صادر نشده و اگر صادر شده باشد در حکم ترك اولی بوده و چندان ضرر وارد نیآورده و باعث خطر نگشته است ، برای اینکه اخلاق خود را مهذب کنیم کافی نیست فقط تجارت خود را هادی و پیشرو ادانیم بلکه باید تجارت اسلاف را که بهترین میراث است برای اخلاف جمع کرده سرمشق قرار دهیم پندهای علماء و حکماء که ناشی از وجدان باک و قلب تابناک آنهاست آویزه گوش هوش کنیم و همیشه آنها را بکار بندیم اگر در این عالم حربه می ستوده باشد همانا حرص باستماع و فرا گرفتن کلمات بزرگان است چنانچه از آنها قوی گردد و اخلاق مهذب شود برای مثال گفته دو شاعر حکیم و بزرگ را ایراد می کنیم :

رود کی که شاعری مفلق و از اساتید بزرگ سخن است و در اخلاق نظری
دقیق دارد میفرماید:

زمانه را چونکو بنگری همه پند است
بروز نیک که آن هیج غم مخور ز نهار

بساکسا که بروز تو آرزو مند است
سنائی که در سخن مقامی عالی دارد و در بیان اخلاق سرآمد اقران است
تربیت فرد را مقدمه تربیت نوع دانسته چنین دستور میدهد:

با همه خلق جهان گر چه از آن
آن چنان زی که چو مردی برهی

بیشتر گره و کمتر بر هند
نه چنان زی که چو مردی برهند

هر چند بسیاری از حکماء ما درین زمینه داد سخن داده در معنی را بخوبی
سفته اند لکن اختصار را بگفته این دو حکیم اقتضا آمد چه این دو دستور
بالذبه شامل تر و جامع تر باشد. اگر کسی دستور نیاکانرا که فی الحقیقه
دوشیزه فکر طبیعت است با تجارب صحیحه جمع و تلفیق کرده مصدر اعمال

خود قرار دهد در اندک مدت از درکات بدرجات رسد و کمال او را نصیب
شود. حیات روح بخش که هر عاقل باید آنرا آرزو کند همین است.

بدی بی سیاست نمی ماند اگر قانون اغماض کرده از آن صرف نظر
نمود قاضی وجدان آنرا محکوم نموده پاداش میدهد چه پشیمانها که

برای بدکار پیدا نمی شود! چه ساعات تلخ که نمی گذراند! آرزو دارد
بمیرد و یکی از این ساعات را نینند باین جهت است که گاهی از شدت

پشیمانی خود را میکشد.

معنی مجازات طبیعت همین است و انتقام روزگار چنین

بقیه دارد